

سال دوم | شماره دهم | دی ۹۶ | ۱۰۰۰ تومان



# آرا

مآخذنامه فرهنگی اجتماعی - سیاسی

## پراگماتیسم؛ فراتر از یک فلسفه



ماهنامه فرهنگی اجتماعی سیاسی

دانشگاه گلستان

سال دوم | شماره دهم | دی ۹۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

رضا بشارتلو

سر دبیر:

نغمه ساداتی

ویراستاران:

نغمه ساداتی، سجاد عمادی، رضا

بشارتلو

گرافیک و صفحه آرایی:

محمد عرب

هیئت تحریریه:

رضا بشارتلو، محمد عرب، علی آقایی،

نغمه ساداتی



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:  
کَمَا تَكُونُوا يَوَّلِي عَلَيْكُمْ.

؛

هر طور باشید همانگونه بر شما  
حکومت می شود.

نهج الفصاحه ص ۶۱۶ ، ح ۲۱۸۲

## فهرست

۴ | پراگماتیسم؛ فراتر از یک فلسفه

۶ | سه شنبه با موری

۷ | «زرد»

۸ | ساختمان شماره ۱۰

۱۰ | احساساتی بودن و شعار زدگی ما

۱۲ | فقدان اعتماد به نفس بد اعتماد به سقف بد تر

۱۴ | تو هیچی نمیشی

در صورت تمایل به چاپ آثار می توانید مطالب خود را مطابق رسم الخط آوا که منطبق با آیین های نگارشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، به آدرس ایمیل نشریه ارسال بفرمایید. طبیعی است حق تلخیص و ویرایش مطالب برای آوا آزاد است. لازم به ذکر است برای اطلاع از پذیرفته شدن آثار صرفا از طریق ایمیل اقدام نمایید.

G o l e s t a n a v a @ g m a i l . c o m

کانال تلگرام نشریه: @AvaGolestanuniversity





خاطرات زرد پاییزی را هنوز  
جنگل زرد دی زده من استشمام میکند

نغمه ساداتی





هستند. در واقع نظریه ای مطلوب ارزیابی می شود که در عمل مفید و کاربردی باشد. به باور جیمز نیز یکی از ابعاد بسیار مهم حقیقت بعد مطلوبیت آن است. غالب عمل گرایان دریافت و مضامین فلسفی پراگماتیستی را در تبیین و ارائه نظریاتشان پیرامون مسائل اجتماعی، تعلیم و تربیت و دیگر حوزه ها بکار بسته اند.

بنا به دیدگاه ریچارد رورتی امید کور مظهر یأس است؛ امید کور یعنی به بن بست رسیدن. در حالت امید کور انسان مستأصل است و نمی تواند قدم از قدم بردارد؛ امید عملی مقابل امید کور قرار دارد. امید کور داشتن زمانی است که انسان به این نتیجه می رسد که بشر هیچ نقشی در آینده خود ندارد. امید عملی، امیدی است که فرد آن را شدنی و دست یافتنی در همین عالم خاکی و توسط همین انسان معمولی می داند. بنابراین یکی از مهم ترین کیفیت ها و خصوصیات نظریه اجتماعی امید عاملیت انسان است. امید عملی اعتقاد به این امر است که ما در سرنوشت مان نقش داریم، برخلاف این نظر که دست روی دست بگذاریم و کاری انجام ندهیم و صرفاً امید داشته باشیم به طریقی خواسته ما برآورده شود، لذا امید اجتماعی بدون پذیرفتن عاملیت انسان غیرممکن است.

امید اجتماعی دو ویژگی دارد؛ ۱- عملی بودن ۲- استراتژی تغییر اجتماعی. امید اجتماعی بیش از یک کیفیت روانشناسانه است. بعد از شکست پروژه های عظیم اجتماعی، به جامعه و انسانی آرمانی و متعالی معتقدند و نوعی نگاه یأس آمیز دارند، به این معنا که به تغییر و تحول با امکانات و شرایط موجود اعتقادی ندارند. امید اجتماعی به عنوان یک استراتژی برای تغییر و تحول اجتماعی مورد توجه قرار می گیرد.

در تکمله بحث به طور اجمال می توان اظهار داشت که بر حسب فرایافت و نظریه ورزی پراگماتیستها، سودمندی و نتایج ایجابی نظریه ها ملاک پذیرش و حقایق نهفته در آن است. اما از سویی، این مسئله راه را بر رهیافت ابزار ی، عقلانیت کارکردی و توسعه ی دیدگاههای نسبی انگارانه به نظریه ها و دیگر موضوعات انسانی هموار می سازد. بنابراین فهم و تبیین مسائل انسانی به استناد برداشت و تعمیم شناخت برآمده از اصالت ماهیت به دنیای علوم انسانی می تواند حاوی تردید و شک گرایایی مفری و حامل مشکلات جدی و عدیده ای باشد.

به معنای افلاطونی آن نیستند؛ یعنی نفوذ به پس نمود و رسیدن به واقعیت. آنان در عوض پژوهش را به منزله ی جستجوی سازگاری، و به ویژه آن گونه از سازگاری با همگان می دانند که آن را «جستجوی توجیه مقبول و توافق نهایی» می نامند. همچنین عملگرایان نسبی گرایی مفرط را نمی پذیرند و خود را ضد ماهیت باوری و ذات پنداری معرفی می نمایند. پراگماتیستهای نظر رورتی، صراحتاً خود را ضد افلاطون گرایی عرضه می دارند. آنها نظریه تناظر صدق را قبول نمی کنند و معتقد هستند که برای آنها مفهوم نبوده و صرفاً شعاری تاریخی است و حذف و ابطال آن پیامد زیانباری در بر ندارد. عمل گرایان ضد دوگانه انگاری و فلسفه دو قطبی متضاد افلاطون و پیروانش هستند. پراگماتیست ها و سلف آنان یعنی ابزارگرایان معتقد هستند که ما نمی باید و یا نمی توانیم در نظریه های علمی خود هدفمان را کسب معرفت «محض» - یا حقیقت - قرار دهیم: نظریه های علمی چیزی جز ابزار نیستند. این نگرش مورد نقد پوپر است. با این وجود با ابزار انگاران به مثابه ی یکی از شاخه های پراگماتیستی مخالف است و در این زمینه می گوید، آنان بر این باورند که در نظریه های علمی خود نمی توانیم هدف مان را کسب معرفت محض یا حقیقت قرار دهیم. نظریه ها چیزی جز ابزار نیستند. از دید کارل پوپر نظریه ها گام هایی به سمت حقیقت هستند. پراگماتیسم دیوئی و رورتی، یک جریان فلسفی است که حقیقت را متقدم بر تجربه و آزمون نمی داند، بلکه درستی چیزها را در جریان عمل و تجربه می سنجند. از این دیدگاه کار فلسفه شناخت نیست، بلکه ابزاری در دست انسان به قصد شناخت است. لیکن پوپر می گوید من با ابزار بودن نظریه های علمی مخالف نیستم اما آنها صرفاً ابزار نیستند که به «دانش ما از عالم» اضافه می کنند

اصولاً پراگماتیستها به زمان حال نظر دارند و نه زمان گذشته و تاریخ. به علاوه نگاه آنان به آینده چشم اندازی آرمانی ندارد. به اعتقاد پیرس یک عقیده در صورتی، و فقط در صورتی، حقیقی است که هر آینه عمل بر آن واقع شود، و به طور تجربی نتایج رضایت بخش و محسوسی به بار آورد. رویکرد پراگماتیستی وی سرانجام سبب می گردد تا حقیقت را عقیده ای بدانند که نهایتاً مورد توافق تمام پژوهشگران واقع شود. به هر حال از دید او حقیقت در جریان فراگرد تجربه ساخته می شود؛ این برداشت با مشکل نسبی گرایی مواجه می گردد. از دید پراگماتیستها مفاهیم و نظریه ها ی معطوف به نتیجه دارای ارزش واقعی و مقبول

## سه شنبه با موری



سید سجاد میرعمادی  
روابط عمومی ۹۵

است جلب میکنم. کسانی که هنوز به دیدنم می آیند قصه‌هایی که خواهم شنید اگر سه شنبه‌ها باشد باتو؛ آخر ما اهل سه شنبه هستیم.) این اثر از تاثیرگذارترین و پرفروش‌ترین آثار انتشارات نیویورک تایمز بوده و بر اساس این کتاب فیلمی هم به همین نام ساخته شده که در تلویزیون ایران هم پخش شد.

این کتاب نسبتاً طولانی درس‌هایی به ما می‌آموزد که نظیر آن را در هیچ کلاس درس و دانشگاهی نمیتوان آموخت؛ پس اگر وقت و حوصله‌ی خواندن کتاب را دارید سه شنبه‌ها با موری را از دست ندهید.

[برخی نظرات نویسندگان دیگر راجب این اثر:]  
(ملاقات با موری در آخرین روزهای زندگی او صورت گرفت. در کنار او بودن موهبتی است شامل عشق، حقیقت بینی، شجاعت و سخاوت. میچ آلبوم از طریق کتاب «سه شنبه‌ها با موری» این موهبت سودمند را با ما سهیم شده است. برای گنجاندن این موهبت در قلبتان تا چهارشنبه صبر نکنید.) «استفان لویین»

(کتابی جذاب در مورد عشق مردی به مرشد خویش [صدافتی ماندگار در خدمت بالندگی افراد بشر]) «رابرت بلا»

(تک تک ورق‌های این کتاب کوچک، زیبا و تکان دهنده، با گرمای عشق پرتو افشانی میکنند. عشقی که برای ابراز خود شرمسار نیست.) «رابی هارلود کوشنر»  
(فرزانگی و شفافیت با زیبایی هر چه تمام به رشته‌ی تحریر در آمده و سادگی را علیرغم پیچیدگی‌های زندگی، عاشقانه انتقال داده.) «دکتر ام. اسکات پک»

نوشته‌ی نویسنده آمریکایی به نام میچ آلبوم که در سال ۱۹۹۷ منتشر شد.

قهرمان اصلی این داستان «پروفسور شوارتزر موری» بهترین استاد دوران دانشجویی آلبوم بوده است که آلبوم در واپسین روزهای زندگی استاد خود هر سه شنبه به دیدار او میرفت.

موری با بیماری سخت و لاعلاج «ای ال سی» درگیر است این بیماری به تدریج اعضای بدن را از کار می‌اندازد و باعث مرگ سلولی ماهیچه‌ها و بافت‌های بدن میشود.

موری مرگ را پذیرفته ولی میخواهد در آخرین روزهای زندگی خود به کمال انسانی برسد؛ خورشید و تابش آن، لارنگ بنفش یاس داخل گلدان غذا بخواندن روزنامه ملاقات‌های با دوستان و روزنامه نگاران به نوعی او را به وجد می‌آورند. این داستان از زبان شاگرد او «آلبوم» روایت میشود که قسمتی از آن را برایتان نقل میکنیم:

(از او پرسیدم: برای برای خودش احساس تأسف نمیکند؟؟)

گفت: صبح‌ها گاهی برای خودم عزاداری میکنم به بدنم نگاه میکنم همانقدر که میتوانم دست‌ها و انگشتانم را حرکت میدهم و به آنچه که از دست داده‌ام تأسف میخورم بعد برای مرگ کند و دردناکم عزاداری میکنم ولی بعد تمام میشود.

به همین سادگی؟؟

بله اگر لازم باشد خوب گریه هم میکنم ولی بعد توجهم را به تمام چیزهای خوبی که در زندگی‌ام

شب‌نم میکائیلی  
پژوهشگری ۹۵

# «زرد»



«زرد»

نویسنده و کارگردان: مصطفی تقی زاده

تهیه کننده: کامران مجیدی

بازیگران: بهرام رادان، ساره بیات، مهرداد صدیقیان، بهاره کیان افشار، شهرام حقیقت دوست و ...  
خلاصه داستان:

یک گروه جوان پس از توفیق در اختراعی مهم قصد عزیمت به اروپا را میکنند و در حالی که سرخوش از دریافت ویزای کاری ایتالیا هستند به پیک نیک می روند و در همان حین با مشکلات پی در پی مواجه میشوند و ...

دوباره فیلم:

زرد نخستین ساخته سینمایی کارگردان جوان «مصطفی تقی زاده» است که به عنوان اثری دغدغه مند با گنجانیدن بسیاری از معضلات اجتماعی در درون خود توانسته است ذهن بیننده را درگیر کند.

این فیلم محصول سال ۱۳۹۵ است و با حضور در مسابقه جشنواره بین المللی فیلم هنر روسیه توانست دو جایزه اصلی جشنواره در بخش بهترین فیلم و بهترین فیلمنامه را از آن خود کند. «زرد» همچنین در جشنواره شانگهای جایزه بزرگ هیأت داوران و جایزه بهترین بازیگر زن را دریافت کرده است.

نقاط مثبت فیلم را میتوان در قصه محوری و پابندی فیلم به اصول سبکی، واقعگرایی و آشنا کردن تماشاگران فیلم با خلق و خوی شخصیت های داستان پس از وقوع بحران خلاصه کرد. علاوه بر آن توانمندی تحسین برانگیز مهرداد صدیقیان در نشان دادن شخصیت چند وجهی خود قابل تمجید است. با اینکه ساختار فیلم «زرد» از ساختار کلاسیک سینما تبعیت می کند اما تقلید آن از شیوه سینمایی اصغر فرهادی در نگاه اول هم نظری نقادان فیلم در «فرهادیسم» بودن این فیلم را به دنبال دارد.

توفیق فیلمنامه در تمام بخش های فیلم یکسان نبوده و در جاهایی به هیچ وجه نمی تواند منظورش را برسان. به دلیل کلاسیک بودن ساختار فیلم و پرداختن به معضلات اجتماعی، ضعف هایی که گاه در فیلمنامه دیده می شوند، روی کل فیلم، اثر بدی گذاشته و به طور قطع اثر گذاری کلی فیلم و پذیرش بعضی اتفاقات از سوی بیننده را دچار مشکل کرده است. مثل موضوعاتی که فیلم را تحت تاثیر قرار میدهد در صورتی که هیچ گونه زمینه سازی درستی برای آن انجام نشده است.

در ابتدای داستان تصادف حامد (شهرام حقیقت

دوست) با آن کودک، به خودی خود مسئله ی مهمی است که می تواند به تنهایی فیلم را درگیر خود نماید ولی این قضیه تا آخرین سکانس های فیلم به حال خود رها میماند و در نهایت نیز فیلمساز نمی تواند پاسخ منطقی به آن بدهد و ذهن بیننده را در حالت ابهام رها میسازد.

فرار مغزها، قتل، خیانت، اهداء عضو، عاشقی، بیماری و از این دست معضلات از نقاط ابهام فیلم بوده و مسلماً پرداختن به آن در فیلمی یک ساعته کاری بس دشوار است و وقتی بار فیلم بر دوش داستان سوار است نمیتوان روی موسیقی و جلوه های ویژه برای جذاب تر ساختن فیلم مانور داد.

درکل با نگاه معطوف تر و با توجه به تازه کار بودن نویسنده میتوانیم این فیلم را جذاب و قابل قبول بیابیم و در آخر «زرد» با اینکه پیرو سبک ساخته های اجتماعی یک سال اخیر سینمای ایران است، اما فیلمساز میتواند با بیان حرف جدیدی که مختص به او باشد نقطه مثبتی را در سبک تقلیدی خود ایجاد کند.

# ساختمون شماره ۱۰

نویسنده: شمایل شاکری  
پژوهشگری ۹۶

با نام گلابتون از جمله از قدیمی ترین ساختمان های شهر بود از قدیمی های شهر شنیده بودیم که این ساختمان قدمت ۱۰۰۰ ساله دارد البته شواهدی هم گویای این مطلب بود مثلا پنجره های زوار در رفته اون و درختی ۵۰۰ ساله که البته دیدن آن برای ما محدود بود. خلاصه با تلاش مسئولین این ساختمان به عنوان خوابگاه در اختیار دانشجویان قرار داشت موضوع به همین جا ختم نمیشد و مسئولان تلاش بسیاری برای سرگرم کردن دانشجویان داشتند تا جایی که می توانستیم، با گونه های مختلف جانوری در این خوابگاه آشنا بشیم و از نزدیک آنها را لمس کنیم.

سوسک قهوه ای شاخ دار یکی از موجوداتی بود که از بد روزگار بسیار بسیار رابطه نزدیکی با ما داشت این موجود استعداد خاصی در حضور در زمان هایی که نباید می بود داشت. همین مساله هم باعث شده بود که بسیاری از رازهای ما را بداند بنابراین زیاد نمی شد رو نابود سازی اون فکری کرد چراکه در این صورت بگم بگم های آن ها شروع می شد.

البته موجودات آرام تر و گوشه گیر تری هم داشتیم که در حمام خوابگاه عزلت گزیده بودند از جمله این موجودات می توان به خزه ها و قارچ ها اشاره کرد که زیاد تو جمع ما وارد نمی شدند.

به لطف مسئولان و افرادی که نظافت خوابگاه ما را بر عهده داشتند و حضور این موجودات، خوابگاه ما از جمله خوابگاه هایی بود که علاوه بر مکانی برا استراحت به آزمایشگاهی مجهز از تمامی گونه های جانوری آن منطقه تبدیل شده بود.

همانطور که اشاره شد برای رسیدن به این جایگاه افراد زیادی تلاش کردند ولی در این بین افرادی که وظیفه نظافت خوابگاه برعهده آنهاست نقش پررنگ تری را ایفا می کنند. بقدری که همیشه از فرط خستگی چهره درهمی دارند و درگوشه ای مشغول چرت زدن هستند.

با تلاش شبانه روزی این دوستان در گوشه کنار خوابگاه نمایشگاهی از غذاهای سرو شده در یک سال گذشته خوابگاه راه اندازی شده و دانشجویان جدید می توانند با غذاهای آنجا آشنا شوند.

البته شنیده ها حکایت دارد از غرغر کردن این دوستان در حین کار و این مسئله بسیار من رو تحت تاثیر قرار داده که با تمام تلاشی که می کنند باز از عملکرد خودشان رضایت کافی را ندارند.

کاش روزی ماهم به جایگاهی در این کشور برسیم و برای پیشرفت و آبادانی آن قدم هایی برداریم و بتوانیم افکار بزرگی مانند این دوستان داشته باشیم.

کلا پیشتر معنی کلماتی برای من یک وجه داشت مثلا کلمه ثابت در فرهنگ لغت دهخدا هم همان معنی را داشت به معنی پابرجا و یا برقرار، ولی خوب گویا در عمل میتونه اینطور نباشه به یاد دارم همیشه معلم هایی را که می گفتند تئوری یاد

زمانی که در کلاس پنجم تحصیل می کردم در یک روز سرد زمستانی با سختی بسیار از زیر پتو بیرون آمدم بقدری این کار سخت بود که گویا وزنه هایی به پتو متصل بود با تمام سختی ها آن روز خود را به مدرسه رساندم در ساعت اول آن روز انشا داشتیم و متاسفانه زیاد رابطه خوبی با هم نداشتیم. آن روز هم قرار بود انشایی در مورد «چهره شهر در هنگام صبح» بنویسیم، موضوعی که کلا زیاد در موردش حرف داشتیم ولی متاسفانه بقدری منشوری بود که قابل گفتن نبود خلاصه انشایی نوشته بودم ولی بقدری آیکی بود که خدا خدا میکردم از من نخواهد که بخوانم که خداروشکر اینطور هم شد.

ولی خوب چیزی نبود که بشه از زیرش در رفت هفته بعدش قطعاً باید من هم انشایی میخواندم تو این فکر بودم که معلم موضوعی برای انشای بعد گفت، موضوع انشا آزاد بود گویا معلم ما هم امروز رو بسختی از خواب بیدار شده بود چرا که او هم حال انتخاب موضوع را نداشت.

همان لحظه تصمیم گرفتم که این وظیفه خطیر را به خواهر بزرگترم که دانشجوی رشته هنر بود و از قضا از شهر دیگری برای سر زدن به ما آمده بود بسپارم. خلاصه بعد از مدرسه مساله رو با اون مطرح کردم و با هزار خواهش و التماس خلاصه پذیرفت.

شب پیش از کلاس خواهرم انشا را روی برگه ای نوشت ولی نشد که بخوانم. فردای آن روز باز هم با تاخیر از خواب بیدار شدم و سراسیمه برگه انشا رو از روی میز برداشتم آنقدری که باید هوشیار نبودم البته مساله ای کاملاً عادی بود بنابراین بدون خواندن و حتی نگاه کردن به نوشته های برگه آن را برداشته و راهی مدرسه شدم غافل از اینکه اشتباهی صورت گرفته ...

ساعت اول انشا داشتیم اما اینبار با غروری خاص در کلاس حاضر شدم سال ها بود چنین حالتی نداشتیم. آن روز معلم با تاخیر بسیار در کلاس حاضر شد تازه اون زمان بود که متوجه شدم کلا زیاد خوش شانس نیستم در همین حال بود که بالاخره آمد معلم ما و بعد از چند نفر نوبت به من رسید. وقتی من رو صدا کرد با غرور از جای خود بلند شدم و کلا حس جدیدی بود گویا اختراعی ثبت کردم. در نهایت خود رو مقابل تخته سیاه و روی روی همکلاسیان دیدم اینبار استرسی نداشتیم و کلا حس میکردم بهترین انشا برای من خواهد بود حساب خاصی روی خواهرم باز کرده بودم این افکار رو از ذهن خودم میگذروندم که معلم از من خواست انشا خود را بخوانم.

من شروع کردم به نام خداوندی که مهربان است

موضوع: ساختمان شماره ۱۰

ساختمان شماره ۱۰ که از قضا خوابگاه دخترانه دانشگاه ما بود



نگیرید سعی کنید مطالب را عملی درک کنید ولی خوب طبق معمول زیاد جدی نمی گرفتم.

در دانشگاه با این مساله بیشتر آشنا شدیم. به یاد دارم روزی که با دوستم که دانشجوی دانشگاه آزاد بود صحبت می کردم و از شهریه های دانشگاه از او پرسیدم، گفت به دو بخش تقسیم می شود شهریه ثابت و متغیر که شهریه ثابت آنها هم هر سال تغییر می کرد و یا یک روز مقاله ای با عنوان «کمبود ویتامین دی را در زنان ایرانی جدی بگیریم» می خواندم و فکر کردم حتما مساله مهمی است و سعی در جدی گرفتن آن داشتم تا اینکه به دانشگاه آمدم و در خوابگاه مستقر شدم و تازه آنجا بود که فهمیدم قانونی به عنوان کشیده بودن تمام وقت پرده ها در تمام واحد ها داریم.

روزی خواستیم این قانون رو کنار بگذاریم و کلا دل را به دریا زدیم و پرده ها را کنار زدیم تا کمی آفتاب هم روی اطاق ما را ببیند ولی با صحنه جالبی روبرو شدیم، حفاظ های زخیم و بزرگی مقابل پنجره ها نصب شده بود که مانع از ورود هرگونه نوری به اطاق می شد. از مسئول خوابگاه پیگیر موضوع شدیم ولی گویا مساله منشوری بود چون لبی گاز گرفت و گفت برو بیرون.

در نهایت تا به اینجا متوجه شدم برای اینکه بتوانم در آبادانی و پیشرفت کشورم نقشی داشته باشم بعضی کلمات را آنگونه که باید معنی کنم و یاد بگیرم برای رسیدن به هدفی راه های زیادی هست و می توان از آنها استفاده نمود.

پایان

بعد از به پایان رسیدن انشا با غرور به همکلاسی های خودم نگاه کردم و حس کردم به حالت عجیبی دارن انگار به جورایی همشون هنگ کرده بودن احساس غرور درونم بیشتر شد با خودم گفتم عجب انشایی خوندم همه رفتن تو فکر در همین حال بود که سرم را چرخاندم و به معلم نگاه کردم.

حس کردم دیشب خوب نخواستید چون یکم اخماش تو هم بود خواستم ازش اجازه بگیرم برم بشینم که با ابرو اشاره کرد به درب خروج فکر کنم به جاهایی رو اشتباه کرده بودم چون زیاد حالت جالبی نداشت معلم ما خلاصه من رفتم بیرون ولی تا آخر اون روز ذهنم درگیر این مساله بود که به راستی کجای کار اشتباه بوده؟

تا اینکه به خانه برگشتم و خواهرم من رو دید و به من گفت چرا انشات رو نبرده بودی؟

اوه فکر کنم فهمیدم اشکال کار رو ماجرا رو گفتم و بعد خواهرم زد زیر خنده و گفت اون متن را برای وبلاگ شخصیش نوشته بوده.



# احساساتی بودن و شعار زدگی ما

نویسنده: علی آقایی  
پژوهشگری ۹۵

بدهید، تا بستر مناسبی برای رشد در عمق ترین لایه های اجتماعی فراهم نشود امکان بهبود وضع را اقل من به سهم خود نمی بینم. می بینید وقتی خوش باور بودید، وقتی احساساتی بودید و از برنامه ریزی و ایجاد ابزار برای انجام این برنامه فقط به دادن شعار اکتفا کردید حاصلش همین سرخوردگی است. همین پدیده های روحی و روانی است. نه به این دلیل که کارتان جور نیامده بلکه آن قدر مبهوت گفتار های خودتان بوده اید که اصلاً شروع نکرده اید.

وقتی شعار برابری تمام آحاد جامعه را می دادیم آیا یک نفر نبود بگوید این برابری، برابری حقوق است، عدالت است، آزادی است، در یک کلام حقوق اجتماعی است، نه این که اگر کار نکنید دریافتی همه تان برابر است. حاصل چه شد؟ شماره ۱۱۶ روزنامه "آزادگان" بر اساس گزارش رسمی سازمان برنامه بودجه می نویسد: ده درصد کم درآمدترین خانواده ها کمی بیش از نیم درصد از کل مبلغی که افراد جامعه برای حمل و نقل هزینه کرده اند را به خود اختصاص داده اند در حالی که ده درصد افراد بالای جامعه بیش از ۶۱ درصد را پرداخته اند (دستشان درد نکند لازم به توضیح که نیست؟)

از نظر بیکاری کاملاً عکس است. به هنگامی که تنها ۱۳ درصد از گروه های ثروتمند بیکار هستند این رقم برای کم درآمدترین اقشار به ۴۱/۵ درصد می رسد، و این در حالی است که زمان برنامه اول توسعه تا ابتدای سال ۱۳۷۷ رقم مربوط به شاخص خط فقر ۷ برابر شده است (واقعا فکر می کنم که این ترس کشورهای صنعتی از ما کاملاً به مورد و به جا است!!!) وقتی اختیارمان دست خودمان می افتد آن چنان بیگانه ستیز می شویم که با تمام دنیا قهر می کنیم، خود را از همه بی نیاز می دانیم یعنی می خواهیم سال ها وابستگی را یک شبه تلافی

خود این مسئول هم به عبارتی قربانی همین طرز تفکر احساسی است. مفهوم حرف من این نیست که خدای ناکرده اول کار مردم و یا دولت اعتقادی به آن چه ابراز کرده بود نداشت، چرا داشت، منتها در ارزیابی اش آن چنان احساساتی شده بود که ادعا و گفته هایش بر مبنای معیار درستی شکل و پایه نگرفته بود. فرق نمی کن، موضوع فقط محدود به پلیس و دادگستری نمی شود. در آرمان خواهی های عدالت جویانه ای که در مسائل اقتصادی هم ابراز می کردیم همین طور، خواب آن چنان عدالت اجتماعی را می دیدیم که واقعا خودمان هم باور کرده بودیم که عدالت اقتصادی را برقرار خواهیم کرد، تولید را افزایش خواهیم داد، صادرات را ال خواهیم کرد و واردات را بل.

ولی همان موقع یک سؤال کوچک ولی پر اهمیت را نه اهمیت دادیم و نه روی آن متمرکز شدیم چگونه؟ با چه برنامه ای؟ با چه ابزاری؟ حالا کارمان به جایی رسیده که وزیر ارشادمان می گوید ایران از نظر برخورداری از امکانات میراث فرهنگی و جهانگردی جزء پنج کشور اول دنیاست اما سهم مان از درآمد جهانگردی یک هزارم آن است. (واقعا دست همه دست اندرکاران درد نکند). تکرار می کنم علاقه ای ندارم که تمام کاسه کوزه ها را سر دولت بشکنم و فقط خودم را راضی کنم که تقصیر من نیست تقصیر دولت است.

نه عزیز من، دولت هم هر کاری می کند مطمئن باشید که استعداد و پذیرش مردم نمی تواند خارج باشد. چه خواننده از این حرف خوشش بیاید و چه نیاید، من خودم را و مردم دور و برم را مقصر می دانم. حکومت در بدترین وضعیتش باز برخاسته از همین مردم است و حداقل نگاه داشته شده توسط همین مردم. می دانم این حرف برای بسیاری سنگین است ولی اگر ده ها بار افراد متفکر، و مدیران جامعه را برگزینید و حکومت را به دست شان

ما ایرانی چه دوست داشته باشیم که به این صفت متصف شویم و چه دوست نداشته باشیم، مردمی هستیم که در اکثر موارد احساسات مان در اتخاذ و انتخاب مسیرمان نقش تعیین کننده ای را ایفا می کند. اگر بخواهم نقطه مقابلی را برای خودمان به منظور روشن شدن هر چه بیشتر مطلب عنوان کنم مجبور خواهم شد از خونسردی های معروف انگلیسی یاد کنم. که صد البته باز هم یادآوری می کنم برای این گفته ام کلیتی فراگیر نمی توانم قائل شوم. از استثناء ها بگذرید!

یاد اول انقلاب می افتم که واقعا خیلی ها باور کرده بودند که دیگر نیازی به پلیس و دادگستری و به تبع آن زندان ندارند. زندان ها را قرار بود موزه و پارک کنیم و دانشگاه. حالا ببینید کار به کجا کشیده که معاون فرهنگی تربیتی زندان های کشور محاسبه کرده که در هر ۵۲ ثانیه یک نفر راهی زندان های کشور می شود و بین خروجی آن و تعدا واردین هیچ تناسبی وجود ندارد (به نقل از "بهار" شماره ۶۳).

و یا وزیر دادگستری کشور اعلام می کند در ۱۰ سال گذشته ۳۳ میلیون و ۷۴۲ هزار پرونده در مراجع قضائی ثبت شده است که اگر پرونده های نهادهای جمعی خانوادگی را که معمولاً بیش از یک شاکی دارند نادیده بگیریم و هر پرونده را فقط یک شاکی و متشکی عنه بدانیم در ده سال بین سال های ۶۸ و ۱۳۷۸ تعداد ۶۷ میلیون نفر در مراجع قضایی کشور درگیر بوده اند (نقل از "خرداد" شماره ۱۹۷) که اگر با کمی تعمق پی آمدهای روحی، روانی و اقتصادی این درگیران "عدالت خانه" را در نظر بگیریم شاید سریع تر به اعماق فاجعه دسترسی پیدا خواهیم کرد.

این نتیجه طبیعی احساساتی است بدون مطالعه، بدون تعمق، و بدون فکر اصل دادگستری را در اول کار نفی می کند؛ به این و آن هم ارتباطی ندارد. این که بگوییم این مسئول و یا آن مسئول؛

قطب روبروی مهرورزی های بی حدمان است. و حاصلش هم این است که مطمئن نیستیم این تعداد دوستان و هواخواهانی که امروز داریم آیا برای فردا هم باقی خواهند ماند یا نه؟ و آن وقت ترس می گیردمان. می شود یک جرخه ای از ترس و کینه و انتقام و عدم آرامش. که تازه می شود سرنوشت بسیاری از آدم های مرفه جامعه. آدم هایی که به اذعان خودشان همه چیز دارند الا آرامش. به این تعریف لطیف جواهر لعل و نهر و از گاندی توجه کنید:

“ به تصور من از بین تمام صفات انسانی و والای گاندی دو صفت یعنی بیزاری از ترس، و نفرت از انتقام و کینه توزی چشم گیر تر از سایر صفات اوست. من هیچ صفتی را برای یک انسان و یا “یک ملت” بدتر و ناپسندتر از آن دو نمی دانم، این دو صفت اثرات فراوانی در سرنوشت نسل های گذشته از خود به جای گذاشته و نسل فعلی هند نیز در زیر سایه آن زندگی می کند “ (روان هر دو این بزرگان شاد).

البته احساساتی بودن این طور هم نیست که همیشه جنبه ی منفی به خودش بگیرد بلکه بارها مشاهده شده در بعضی مقاطع مخصوصاً در حوادث غیر مترقبه مثل سیل، زلزله، و همچنین وقتی روزنامه ها برای کمک های انسانی به کسی، احساسات مردم را تحریک می کنند به شدت جنبه ی مثبت به خودش می گیرد که البته این نوع تحریکات در دنیای امروز تقریباً همه در دست رسانه های عمومی است. روزگاری میلیون ها جفت چشم، نگران بازگشت یا عدم بازگشت گونزالوس کودک ۶ ساله ی کوبایی می شوند در حالی که، همان روز و همان ساعت صدها کودک همسن و سال او از گرسنگی می میرند و آب هم از آب تکان نمی خورد. یعنی می خواهیم نتیجه بگیریم که این تحریک احساسات صرفاً مخصوص جامعه ی ما نیست. در جاهای دیگر به حد کافی وجود دارد. ولی اصولاً “جوامع احساساتی را راحت تر می شود تحریک کرد.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  
برون کن زسر باد خیره سری را  
بری دان افعال، چرخ برین را  
چو تو خود کنی اختر خویش بد  
مدار از فلک، چشم نیک اختری را

اقلیت های مذهبی اجازه استحصال الكل داده نشد به نقل از مقام مسؤلی در نیروهای انتظامی گفته می شود که میزان قاچاق الكل در سه ماهه اول سال جاری با مقایسه سال گذشته آن فقط ۱۶۰ درصد افزایش داشته است. این به خرج دادن احساسات فقط مربوط به اقتصادی و اداری و اجرائی مان نیست در امور اجتماعی مان هم همین طور است. هر دوره ای و به مناسبتی افکارمان راجع به همان شخصیت های خودمان سرد و گرم می شود، یک روز دکتر مصدق یک روز آیت الله کاشانی، یک روز این نفت را ملی می کند روز بعد به این نتیجه می رسیم کار اصلاً“ کار این طرف نبوده. خیابان ها را یکی پس از دیگری به نام این می کنیم. بعد به نام آن می کنیم. بروید ببینید این ملت ایتالیا موسولینی را با بدترین وضع، سروتو اعدام کردند ولی به هر حال موسولینی جزئی از تاریخ ایتالیا بود و تاریخ را که نمی شود محو کرد. در بسیاری از میدان ها و خیابان ها هنوز مجسمه ی موسولینی موجود است. ببینید اول انقلاب ما حتی به سنگ قبر ناصر الدین شاه هم رحم نکردیم. آقا جان، ناصر الدین شاه پنجاه سال توی این مملکت سلطنت کرد مگر می شود پنجاه سال تاریخ یک ملتی را، حالا خوب یا بد نادیده گرفت. یک روز دکتر شریعتی بت جوانان این مملکت می وشد، در حالی که دو روز قبل یک کم آن طرف تر جلال آل احمد در معیت به قبول خودش حضرت فریدروشن فکر کوبی می کند. جریان می شود جریان روز و چه بازار گرمی. فردا دو مرتبه نوبت این می شود که اسامی آن ها را از روی خیابان ها بردارند تا مقدمات نظهیر “ کوبیده شدگان دیروز “ را فراهم کنند.

در روابط شخصی و فامیلی مان که دیگر من حرف نمی زخم خودتان این تست را کامل کنید. شاید به همین دلیل باشد که هر پدیده ای را اعم از جریان، شخص، حزب، کالا، دوست، همسر، همکار، کالا“ به صورت سفید و سیاه، خوب مطلق یا بد مطلق، دیو یا فرشته ارزیابی می کنیم. کمتر اتفاق می افتد که آرام و متین درباره ی یک نفر بگویم فلانی این صفت و روحیه و آن رفتارش چنین است و در مقابل آن یکی ها چنان. به عبارتی، رفتارهایمان معتدل نیست. کینه هایی را هم که گاهی می ورزیم

بکنیم، ولی چند سال که گذشت کوچک و بزرگ مان باور می کنیم که برای فوتبال مان هم باید برویم از برزیل یا نمی دانم از یک جای دیگر مربی وارد کنیم. و دردناک تر از همه این که همگی باور می کنیم که این کار یک ضرورت است.

یادم هست که آن وقت ها، اوایل انقلاب را می گویم ، آن قدر صادقانه شعارهای معنوی می دادیم که گاهی فکر می کردیم می توانیم در یک دنیای ایده آل اصلاً“ مسئله پول و داد و ستد و امثالهم را هم کنار بگذاریم؛ ولی به تدریج به موازات همین شعارها شرایط مان به شکلی درآمد که به غیر از کوپن ارزاق، که به تدریج برایمان عادی شده، و رسمیت پیدا کرده، چشم مان به کوپن های دیگر از خرید سربازی، نوبت جراحی، خرید و فروش جابه جایی دانشجو ( که این دیگر واقعا“ معرکه است) و پول برای بیمارستان، پول برای ادامه تحصیلات، پول برای خرید کلبه و حتی برای نزدیکی به خانه خدا ( فیش حج) همه چیز و تقریباً همه چیز با پول و خوب طبعی است در چنین منطقه ای که این همه مشکلات را می شود و می توان با پول حل کرد، پول می شود هدف اول، حق هم دارد بشود! همه که نمی توانند از راه درست پول زیادی به دست آورند. خوب شعار برابری هم که قبلاً زیاد داده ایم بنابراین شروع می شود به راه های میان بر زدن، دزدی می شود، قتل زیاد می شود، راهزنی زیاد می شود: این ها پی آمد همان احساسات اول کار است. کار من و تو، و این و آن تنها هم نیست؛ کار یک ملتی است که همه دست به دست هم داده اند تا چنین وضعی را به وجود آورده اند. حالا منتظرند، دولت همه چیز را برای شان حل کند.

شعار می دادیم و واقعا“ باور کرده بودیم که تمامی این دفتر و دستک و کنترل های اداری زائد است و حالا از قول وزیر محترم معادن و فلزات در شماره ۱۰۲ “ حیات نو“ می آورند : “ رانت خواران در سال گذشته فقط ۲۰۰ میلیارد تومان از انحصار آهن خورده اند“ در همین تهران که در روز های هیجان زده اول انقلاب مردم بزرگترین گذشت ها را به هم روا می داشتند، روزانه ۱۱ نفر در اثر قتل عمد کشته می شوند و یا در جامعه ای که به امید ریشه کن کردن الكل و الکلیسم حتی



# فقدان اعتماد به نفس بد اعتماد به سقف بد تر

سید سجاد میرعمادی  
روابط عمومی ۹۵

خوب جلوی آرژانتین که نایب قهرمان جهان شد بازی کردیم چرا از رو به رو شدن با اسپانیا و پرتغال میترسیم و خود را از پیش بازنده میدانیم؟؟ مگر نه این که جام جهانی گلچینی از بهترین تیم های جهان است و ما هم جزو همان بهتریناییم و اگر بد بودیم اصلا جایمان آنجا نبود؟؟ پس هنوز هم شانس هایی داریم. باز هم دم برو بچه های تیم ملی گرم که در این موج نومییدی که در جامعه شکل گرفته خود را نباخته و تازه با کلی امید و اعتماد به نفس درمورد جام جهانی حرف میزدند.

ما انسان ها نه فقط در فوتبال در تمام مراحل زندگی اگر به توانایی های خود ایمان داشته باشیم میتوانیم سخت ترین و نشدنی ترین کارها را با ایمان به توانایی خود زحمت و تلاش انجام دهیم البته به این شرط که عقلانی باشد. این است اعتماد به نفس مطلوب.

اما بپردازیم به نقطه مقابل نومییدی و عدم اعتماد به نفس <اعتماد به سقف> که بسیار مخرب تر و خطرناکتر از عدم اعتماد به نفس است. برگردیم به همان جام جهانی که پیشتر گفتیم، یک تیم دیگر از گروهمان مانده بود که اسمی از آن برده نشد مراکش تیمی که به نسبت دو تیم دیگر گروهمان ضعیف تر به نظر میرسد ما نباید در مقابل این تیم هم حتی خود را از پیش برنده حساب کنیم و آنها را دست کم بگیریم

«فقدان اعتماد به نفس بد؛ اعتماد به سقف بد تر»

تا چه حد خودمونو قبول داریم؟؟ شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که به خودتان گفته باشید که چرا دیگران برای انجام کارهایشان به ما اعتماد نمیکنند؟؟ و حتما برای شما که میخواهید کاری را انجام دهید ولی تو دلشان شک دارید که «نمیشود»، «نمیتوانم»، «سخت است»، «به ریسکش نمی ارزد» خوب حالا سوال اینجاست وقتی که ما به توانایی های خودمان اعتماد نداریم با چه انگیزه ای توقع داریم که دیگران به ما اعتماد داشته باشند؟؟؟

قرعه کشی جام جهانی فوتبال که یادمان است؟؟ تیم ملی کشورمان مقتدرانه به جام جهانی صعود کرد اما قرعه ی سختی نصیبش شد و در گروه مرگ قرار گرفت. از همان لحظه موج نومییدی ها درباره ی شکست های سنگین حذف شدن از همان دور گروهی در بین مردمان شکل گرفت و طبق عادت همیشگی خود شروع کردیم به ساختن جوک به جای امید دادن بازیکنان تیم ملی. اما سوال من این است ما که دوست داریم فوتبالیست هایمان در بهترین تیم های اروپایی بازی کنند، ما که ادعا داریم بهترین و برترین تیم آسیایی هستیم، به راحتی هرچه تمام تر از گروه خود و مقتدرانه صعود کردیم، ما که همان تیمی هستیم که در برزیل اینقدر



ای به اندازه ی پول چند بازیکن تیم های بزرگ ؛ابتدا در نقش پدیده ظاهر شدند و به موفقیت رسیدند بعد از موفقیت های خود سیر نشده و به تلاش خود ادامه دادند و در پایان فصل قهرمان شگفتی ساز لیگ شدند یا چرا راه دور برویم استقلال خوزستان خودمان هم شرایطی کاملا مشابه لستر انگلستان داشت یا قشقایی شیراز که تیمی ناشناخته بود در فوتبال ایران اما از غرور بازیکنان پرسپولیس استفاده کردند و این تیم را که بزرگ ترین و پر هوادار ترین تیم ایران است را مغلوب کردند .

چرا به عده فکر میکنند تیم ملی ما در جام جهانی نمیتواند کاری را بکند که قبلا تیم های زیادی آن مهم را انجام داده اند قطعاً ما هم میتوانیم اگر از آن ها پرسیم چه کار کردند که به این موفقیت رسیدند قطعاً جوابی غیر از تلاش و اعتماد داشتن به خود از آن ها نمیگیریم پس میتوانیم از تجربه های چه خوب و چه بد استفاده کنیم اعتماد به نفس خود را بالا برده ولی به سقف نرسانیم هدف خود را تنظیم کرده و به کم قانع نباشیم برای هدف خود تلاش کنیم تا به پیروزی برسیم ..  
به امید موفقیت همه ی مردم ایران در همه ی زمینه ها □□

که نتیجه اش قطعاً عکس تفکرات ما خواهد بود این دست کم گرفتن و خود را بالا فرض کردن همان اعتماد به سقفی است که گفتیم که اثرات آن سنگین تر و خطرناک تر از عدم اعتماد به نفس دارد و نتیجه ای غیر از شکست ندارد. چون فردی که اعتماد به سقف دارد خود را همه چیز دان میداند و احساس میکند در کارش همه فن حریف است عقلانی تصمیم نمیگیرد و لقمه های گنده تر از دهانش بر میدارد و برای رسیدن به اهدافش به قدر کافی تلاش نمیکند. این فرد در مسیر به فنا رفتن گام بر میدارد . اعتماد به سقف هم مثل عدم اعتماد به نفس مشکل خیلی از افراد جامعه است. که هر دو ی آن ها هم برای فرد و هم برای جامعه مضر است اما در مقابل برای پویایی جامعه و افراد، اصلی بسیار اساسی است .

ما اولین تیمی نیستیم که میتوانیم و میخواهد شگفتی ساز شود در دوره ی قبلی جام جهانی کاستاریکا شرایطی شبیه به ما داشت و در گروه مرگ قرار داشت تازه به عنوان تیم سید چهارم (ضعیف ترین تیم گروه). اما در نهایت از گروه خود صعود کرد که هیچ تا مرحله ی یک چهارم نهایی هم پیش رفت. یا لستر سیتی انگلیس در حضور قدرت های برتر و سرمایه دار لیگ این کشور که ستارگان بزرگ دنیای فوتبال را در اختیار دارند تیم لستر که هزینه

نویسنده: صبا عرب احمدی  
پژوهشگری ۹۶

## توهیچی نمیشی



جواب: نامساوی یعنی، یعنی رابطه ی ما با آنها، از ما بهتران، اصلاً نامساوی که تعریف و تمجید ندارد، الهی که نباشد.

سوال: خاصیت بخش پذیری چیست؟

جواب: همان خاصیت پول داری است آقا که اگر داشته باشی در بخش بیمارستان پذیرش می شوی و گرنه مثل خاله سارا بعد از جواب کردن بیمارستان تو راه خانه فوت می کنی.

سوال: کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه کدام است؟

جواب: خط فقره که تولد لیلا، خواهرم را، سریعاً به مرگش متصل کرد.

برگه در این نقطه کمی خیس بود و غیرخوانا، شاید اثر قطره اشک مجتبی بود. معلم ریاضی ادامه نداد برگه را تا کرد، بوسید و در جیبش گذاشت.

مجتبی دم در حیات مدرسه رسیده بود، برگشت با صدای لرزانش گفت و فریاد زد.

آقا اجازه: گفتید هیچی نمی شیم؟! هیچی!؟

بعد عقب عقب رفت، در حیات را بوسید و پشت در گم شد ....

پرونده اش را زیر بغلش گذاشتند و بیرونش کردند. ناظم با رنگ قرمز و برافروخته فریاد کشید: بهت گفته باشم، تو هیچی نمی شی، هیچی... مجتبی نگاهی به همکلاسی هایش انداخت، آب دهانش را قورت داد خواست چیزی بگوید اما، سرش را پایین انداخت و رفت. برگه مجتبی دست به دست بین معلم ها می گشت اشک و خنده دبیران درهم آمیخته بود.

امتحان ریاضی نوبت اول

سوال: یک مثال برای مجموعه ی تهی نام ببرید.

جواب: مجموعه آدم های خوشبخت فامیل ما.

سوال: عضو خنثی در جمع کدام است؟

جواب: حاج محمود آقا، شوهرخاله ریحانه که بود و نبودش در جمع خانواده هیچ تأثیری ندارد و گرهی از کار هیچکس باز نمی کند.

سوال: خاصیت تعدی در رابطه ها چیست؟

جواب: رابطه ای است که موجب پینه دست پدرم، بیماری لاعلاج مادرم و گرسنگی همیشگی ماست.

معلم ریاضی اشکش را با گوشه برگه مجتبی پاک کرد و ادامه داد.

سوال: نامساوی را تعریف کنید.







